



Sociological analysis of the feelings of the protagonist of the story "Lakhdr" by Yasmina Saleh based on Kemper's theory¹

Elham Ghorbani¹ | Abbas Arab² | Marziyeh Abad³

1. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Mashhad, Iran. E-mail: elham.ghorbani@mail.um.ac.ir
2. Corresponding Author, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Mashhad, Iran. E-mail: darab@ferdowsi.um.ac.ir
3. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Mashhad, Iran. E-mail: mabad@um.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 4 October 2022
Received in revised form: 24 April 2023
Accepted: 26 April 2023
Published online: 27 November 2023

Keywords:

fear, grief, lakhdr, Sociology of emotions, Kemper, Yasmina Saleh.

ABSTRACT

Emotions are considered as the most important biological, psychological and social structures, the key tools of humans to create a dynamic relationship with the world inside and outside. With the argument that a huge part of emotions are produced and institutionalized in humans through society, a branch of sociology emerged in recent decades, which is known as the sociology of emotions. A group of contemporary theorists of this branch, relying on the primary emotions of sadness, happiness, fear and anger and dividing it into three types of structure, expectation and consequence, analyzes the power and dignity that a person acquires through social situations. Since the adaptation of the models of this branch of studies in the literary text helps to discover new layers of the emotionality of the texts, the present research examines the feelings in the novel "Lakhdr" written by Yasmina Saleh, an Algerian writer, using the analytical descriptive method. to reveal a view of hidden power in the social structure in Arab countries. The results of the research indicate that the indicators of power and dignity in the analysis of the character of the protagonist are consistent with the situations argued by Kemper, and respectively, the situational contexts of sadness (39%) and fear (31%) have the highest frequency compared to other primary emotions. In order to reach the top of the pyramid of power, the protagonist has come to believe that in response to the social environment, by focusing on the expected and consequential emotions described by Kemper, he can dynamically change from a passive person and influenced by circumstances to an active actor. and become an absolute power by applying its characteristics to the social environment.

Cite this article: Ghorbani, E., Arab, A. & Abad, M. (2023). Sociological analysis of the feelings of the protagonist of the story "Lakhzar" by Yasmina Saleh based on Kemper's theory..., *Sociology of Art and Literature (JSAL)*, 15 (1), 113-127.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSAL.2023.347213.666190>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSAL.2023.347213.666190>

¹ Extracted from the doctoral dissertation entitled: "Sociological study of emotions in Yasminah Saleh's novels (case study of the novels of Lakhdr, Bahr Al-Somt, Watan men zojaj)" University of Mashhad, Faculty of Literature and Humanities, Department of Arabic Language and Literature.

تحلیل جامعه‌شناختی احساسات قهرمان داستان «لخضر» اثر یاسمینة صالح بر اساس نظریه کمپر^۱

الهام قربانی^۱ | عباس عرب^۲ | مرضیه آباد^۳

۱. گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. رایانامه: elham.ghorbani@mail.um.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. رایانامه: darab@ferdowsi.um.ac.ir
۳. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده زبان و ادبیات علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. رایانامه: mabad@um.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	احساسات به‌عنوان مهم‌ترین سازه‌های زیستی، روانی و اجتماعی ابزار کلیدی بشر برای ایجاد رابطه پویا با جهان درون و بیرون به شمار می‌آید. با این استدلال که بخش عظیمی از احساسات از طریق جامعه در انسان تولید و نهادینه می‌گردد، در دهه‌های اخیر شاخه‌ای در جامعه‌شناسی ظهور کرد که به جامعه‌شناسی احساسات شناخته می‌شود. کمپر یکی از نظریه‌پردازان معاصر این شاخه، با تکیه بر احساسات اولیه غم، شادی، ترس و خشم و تقسیم آن به سه نوع ساختاری، انتظاری و پیامدی، قدرت و منزلتی را که فرد از طریق موقعیت‌های اجتماعی کسب می‌کند تحلیل می‌نماید. از آنجاکه تطبیق الگوهای این شاخه مطالعاتی در متن ادبی به کشف لایه‌های تازه از عاطفه‌مندی متون کمک می‌کند، جستار حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی تحلیلی، به بررسی احساسات در رمان «لخضر» نوشته یاسمینة صالح، نویسنده الجزایری می‌پردازد؛ تا نمایی از قدرت پنهان در ساختار اجتماعی را در کشورهای عربی آشکار سازد. نتایج پژوهش حاکی از آن است که شاخصه‌های قدرت و منزلت در تحلیل شخصیت قهرمان داستان منطبق با موقعیت‌های استدلال شده توسط کمپر است و به ترتیب بافت‌های موقعیتی غم ۳۹ درصد و ترس ۳۱ درصد نسبت به سایر احساسات اولیه دارای بیشترین بسامد است. قهرمان داستان برای رسیدن به رأس هرم قدرت به این باور رسیده است که در واکنش به محیط اجتماعی، با تمرکز بر عواطف انتظاری و پیامدی - توصیف شده توسط کمپر - می‌تواند به شکلی پویا، از انسانی منفعل و تحت تأثیر شرایط، به کنش‌گری فعال تبدیل شود و با اعمال سوژگی خود بر محیط اجتماعی، به قدرت مطلق تبدیل گردد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۲	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۲/۰۴	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۰۶	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۹/۰۶	
کلیدواژه‌ها:	
ترس، جامعه‌شناسی احساسات، غم، کمپر، لخضر، یاسمینة صالح.	

استناد: قربانی، الهام، عرب، عباس. و آباد، مرضیه. (۱۴۰۲). تحلیل جامعه‌شناختی احساسات قهرمان داستان «لخضر» اثر یاسمینة صالح بر اساس نظریه کمپر؛

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSAL.2023.347213.666190>

جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، ۱۵ (۱)، ۱۱۳-۱۲۷.



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JSAL.2023.347213.666190>

^۱ مقاله علمی پژوهشی برگرفته از رساله دکتری با عنوان بررسی جامعه‌شناختی احساسات در رمان‌های یاسمینة صالح (مطالعه موردی: رمان‌های لخضر، بحر الصمت و وطن من زجاج)، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه زبان و ادبیات عربی.

۱. مقدمه

یکی از اصلی‌ترین نیازهای انسان برای تعامل پویا با جهان پیرامونش احساسات است. از آنجاکه شکل‌گیری روابط فردی و اجتماعی و درک متقابل از دیگران از این طریق حاصل می‌گردد، در دهه‌های اخیر مسئله احساسات به‌عنوان موضوع بنیادی موردتوجه حوزه‌های انسان‌شناسی، فرهنگ و جامعه‌شناسی قرار گرفت. در این میان جامعه‌شناسان با تأکید بر این‌که این مقوله صرفاً امری روانی نیست و تحولات اجتماعی بر گرایش احساسی جامعه تأثیر مستقیم دارد، این مسئله را در شاخه‌ای مجزا تحت عنوان جامعه‌شناسی احساسات بررسی کردند. نظر به نقش کلیدی احساسات در ادبیات که یکی از عرصه‌های بازتولید واقعیت‌های اجتماعی است، انواع ادبی به‌ویژه رمان که محل واقعیت‌های جامعه به همراه رمزگان احساسی آن است، می‌تواند بستری فراگیر جهت واکاوی جامعه‌شناسانه احساسات باشد. تئودور کمپر^۱ یکی از نظریه‌پردازان این شاخه، الگوی قدرت و منزلت اجتماعی و تأثیر متقابل آن را با احساسات مطرح کرد. با استفاده از این الگو، می‌توان روند پیشرفت افراد در به‌کارگیری قدرت و جایگاهشان و احساسات دخیل بر آن را تحلیل و فرایند توزیع قدرت را با توجه به احساسات کنش‌گران بررسی نمود.

در میان کشورهای عربی، جامعه الجزایر با تجربه استعماری، پسااستعماری و جنگ داخلی اشکال پیچیده‌ای از انواع احساسات را در ذهنیت جمعی خود دارد. در آغاز دهه نود قرن بیستم، این سرزمین به دلیل درگیری میان سازمان‌های مسلح تروریستی و ارتش که ده سال به طول انجامید (۱۹۹۲-۲۰۰۲ م) شاهد دوره‌ای مملو از کشتار و ترور بود که به دهه سیاه (العشره السوداء) معروف گردید. آثار ادبی تولیدشده در این بازه زمانی، تحت عنوان ادب المحنة، آیینة آشفتگی‌ها و بحران در جامعه است. رمان لخضر اثر یاسمینه صالح نویسنده الجزایر از آن دسته آثاری است که تصویری دقیق از دوقطبی قدرت-منزلت و احساسات شخصیتی با همین نام را نمایان می‌کند که در سازمان‌های تروریستی از کف هرم قدرت به رأس آن می‌رسد. لذا خوانش جامعه‌شناسانه متن رمان مذکور با هدف بررسی احساسات می‌تواند زوایای پنهانی از ساختار احساسی جامعه الجزایر را در اختیار مخاطب قرار دهد. پژوهش حاضر سعی دارد با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوی و با تکیه بر الگوی قدرت و منزلت کمپر به تحلیل شخصیت قهرمان رمان «لخضر» بپردازد. در رمان حاضر که در ۲۸ بخش نگاشته شده است، زندگی قهرمان داستان «لخضر» در چهار دوره محوری روایت می‌شود. دوره اول زندگی وی به‌عنوان باربری ساده در بندر شروع می‌شود و در دوره دوم با قبول مسئولیت در انبار کالاهای مخفی با ترک همیشگی خانه پدری، قهرمان داستان پا به عرصه تحولات اجتماعی می‌گذارد و سپس در دوره سوم با ورود به سازمان جاسوسی و پذیرش نقش‌های متفاوت، سطوح مختلف جایگاه اجتماعی و قدرت را تجربه و غالباً با رویارویی بحران‌های عاطفی، موفق به گذر از لایه‌های قدرت شده و با کنار زدن رقبای شغلی به مقام ژنرال بلندپایه در ارتش دست می‌یابد که در این جایگاه اخیر، با استفاده از قدرت خود در زمینه‌های مختلف دست به کنش‌گری می‌زند. در پژوهش حاضر عواطف اولیه غم، ترس، شادی و خشم با در نظر گرفتن موقعیت‌های اجتماعی و بسترهای احساسی از دیدگاه کمپر شرح و تحلیل می‌گردند تا بسامد احساسات غالب در زمینه قدرت و منزلت و میزان سوژگی قهرمان مشخص گردد. برای رسیدن به این منظور پاسخگویی به پرسش‌های پیش رو لازم می‌نماید:

۱. برجسته‌ترین احساس حاکم بر قدرت و منزلت قهرمان رمان لخضر کدام است؟

۲. سوژگی قهرمان داستان بر اساس الگوی قدرت و منزلت کمپر چگونه است؟

^۱ Theodore. Kemper

۲. پیشینه پژوهش

در ارتباط با جامعه‌شناسی احساسات تاکنون پژوهش‌هایی انجام شده است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود؛ خوراسگانی ربانی و کیان‌پور (۱۳۸۸ ش) در مقاله «جامعه‌شناسی احساسات» در توصیف این حوزه ناشناخته به معرفی نظریه‌پردازان و گرایش آن‌ها در زمینه جامعه‌شناسی احساسات می‌پردازد و سه عامل جغرافیایی و منطقه‌ای، مذهب و فرهنگ را که در بروز احساسات ایرانیان مؤثر بوده ذکر و بر اهمیت بررسی این شاخه در شناخت بیماری‌های جامعه و ارتقای روابط اجتماعی تأکید می‌کند. عباس زاده و همکاران (۱۳۹۳ ش) در مقاله «مدیریت احساسات گامی در راستای توسعه جامعه‌شناختی» به بررسی اهمیت احساسات نسبت به مشاغل مرکزی می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که تناقضات بین احساسات حس شده فردی و احساسات مورد مطالبه جامعه سبب کار احساسی گشته و اگر برای جبران این تناقضات در سازمانی تلاش شود کار احساسی نام می‌گیرد. مقدس و قدرتی (۱۳۸۹ ش) در مقاله «بررسی نقادانه نظریه جاناتان اچ ترنر و کمپر و لاور» به معرفی و نقد نظریه روانکاوانه ترنر و نظریه قدرت کمپر و مبادله اجتماعی لاور می‌پردازد و با بررسی نقاط قوت و ضعف آن به این نتیجه می‌رسد که کارکنان اداری، وابسته به ارزش‌های مبادله‌ای هستند که با رده‌های آن‌ها هم هماهنگ است. گرشاسی و کریمی مله (۱۳۹۵ ش) در مقاله «تحلیل رهبری امام خمینی^(۵) در جنگ تحمیلی، از منظر جامعه‌شناسی احساسات» با بررسی رهبری امام خمینی^(۵) در طول جنگ تحمیلی و چگونگی راهبری احساسات توده‌های مردم و نیروهای مسلح به این نتیجه رسیده است که امام^(۵) با رویکردهایی چون الهی دانستن جامعه نوین، شبیه دانستن با عاشورای حسینی به آزادسازی احساسی شناختی و متراکم‌سازی انرژی‌های احساسی، مردم را به پیروزی بر رژیم بعثی رهنمون شد.

هرچند یاسمینة صالح یکی از نویسندگان برجسته در الجزایر محسوب می‌شود اما بررسی آثار این نویسنده الجزایری محدود است. پرشور و دیگران (۱۴۰۰ ش) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل رمان «وطن من زجاج» اثر یاسمینة صالح براساس گفتمان قدرت میشل فوکو» گفتمان‌هایی که در رمان «وطن من زجاج» قدرت از طریق آن‌ها اعمال می‌شود را مشخص و به عکس‌العملی که از سوی کنش‌پذیران قدرت در مقابل فاعلان قدرت انجام شده است می‌پردازد که در نتیجه آن گفتمان‌های متعدد، هر یک به نوعی در ساختارهای قدرت و ساختار فرهنگی جامعه نقش ایفا می‌کنند.

از بازبینی پژوهش‌های انجام‌شده، برمی‌آید در ارتباط با تحلیل شخصیت داستان براساس الگوهای جامعه‌شناسی تحقیقاتی انجام‌شده است که با موضوع پژوهش حاضر متفاوت است و آثار نویسنده مذکور در زمینه جامعه‌شناسی احساسات مورد بررسی قرار نگرفته، از این رو پژوهش حاضر خوانشی جدید از متن را از منظر نظریه قدرت و منزلت کمپر ارائه می‌دهد.

۳. بحث و بررسی

۳-۱-۳ بنیاد نظری پژوهش

جامعه‌شناسان در اواخر قرن بیستم نگاهی ویژه به مسئله احساسات داشتند. آن‌ها با این استدلال که احساسات صرفاً برخاسته از حالات درونی فرد نیستند بلکه تحت تأثیر شرایط اجتماعی، کنش متقابل، فرهنگ و ساختار اجتماعی و نظایر آن شکل می‌گیرند (کیان‌پور، ۱۳۹۷: ۲۶)، معتقدند فرایند درونی شدن احساسات و چگونگی بروز آن‌ها بستگی زیادی به بستر فرهنگی و جامعه هدف دارد، از این رو پژوهش در چگونگی به وجود آمدن احساسات، با توجه به عوامل اجتماعی و نتایج آن در سطح خرد و کلان مسئله مورد اهتمام جامعه‌شناسی احساسات است.

با توجه به اینکه واکنش‌های احساسی از ترکیب عواطف مختلفی به وجود می‌آید، اما «شادی، ترس، خشم و غم احساساتی هستند که از نظر تمامی صاحب‌نظران، عواطف اولیه انسان را شامل می‌شود» (ترنر، ۱۳۹۸: ۵). کمپر با تکیه بر گرایش اثبات‌گرایی، الگوی تحلیل قدرت و منزلت خود را با تکیه بر چهار احساس اولیه مطرح کرده است (turner, 2009: 342). وی در تشریح این دیدگاه تأکید دارد که قدرت، توانایی فرد در اجبار دیگران برای تبعیت از خواسته‌ها و دستورات است، درحالی‌که منزلت، احترام و عزت فرد در سطح جامعه به شمار می‌رود (kemper, 1981:337). وی قدرت و منزلت را مسئله‌ای ریشه‌ای قلمداد می‌کند، زیرا همه روابط اجتماعی ابعادی از منزلت و قدرت را در بردارند که برای فهم کنش متقابل و احساسات، نقش بنیادی دارند (Kemper, 2006: 87). هدف اصلی وی از رویکرد قدرت‌گرایانه به احساسات این است که بخش عظیمی از عواطف انسانی، در پی نتایج واقعی، پیش‌بینی‌شده، یا به‌جامانده در خاطره فرد از روابط اجتماعی، برانگیخته می‌شوند (kemper, 1991:333). علاوه بر این، چهار احساس اولیه، پایه‌های عصبی روان‌شناختی دارند و طی تاریخ تکامل بشر منجر به ارتقاء سطح زندگی شده‌اند؛ لذا کمپر به دنبال ایجاد روشن‌گری در این خصوص است که چگونه قدرت و منزلت، چهار احساس اصلی را در فرد ایجاد می‌کند (turner, 2009: 342).

از دیدگاه کمپر عواطف حاصل از تعاملات در سه دسته ساختاری، انتظاری و پیامدی تقسیم می‌شوند که در وضعیت‌های تشریح شده توسط او محقق می‌گردند. عواطف ساختاری که از روابط نسبتاً تثبیت‌شده قدرت - منزلت به وجود می‌آیند؛ مانند روابط بین والدین و فرزندان که روابط بین آنان، پیامدهای جدانشدنی دارد. عواطف انتظاری که از تأمل در پیامد تعامل‌های فرد در آینده به وجود می‌آید و به پیامدهای حاصل از آن‌ها برمی‌گردد. در این وضعیت فرد به ارزیابی پیامدهای ممکن از تعامل در آینده و احساس پیش‌بینی‌شده‌ای که حاصل خواهد شد، می‌پردازد (Turner, 2006: 97). عواطف انتظاری از دو عامل خوش‌بینی-بدبینی و یا اطمینان و شک نشأت می‌گیرند که در آن پیشینه روابط موفق که فرد در آن موقعیت منزلت مطلوب دریافت کرده و از قدرت کافی برخوردار بوده است به خوش‌بینی منجر می‌شود و شکست‌های پی‌درپی نیز بدبینی را به دنبال خواهد داشت (Turner, 2006: 101-102). عواطف پیامدی که با توجه به دریافت قدرت مناسب شخص عواطف مثبتی مانند خوش‌بینی، رضایت و شادی به دست می‌آورد و اگر فرد در به دست آوردن قدرت و پایگاه مناسب ناکام بماند، آنگاه به تسلیم شدن در برابر شرایط، شک و اضطراب منجر می‌شود، در نتیجه این نوع عواطف بسته به مطلوب یا نامطلوب بودن آن مورد توجه قرار می‌گیرد (Turner, 2006: 102). انواع عواطف طبقه‌بندی‌شده توسط کمپر از این‌رو حائز اهمیت است که می‌تواند روند دستیابی به قدرت و منزلت فرد را در سطح خرد مشخص نموده و تحلیل عواطف افراد در جوامع از این طریق میسر می‌گردد.

۳-۲ تطبیق الگوی قدرت و منزلت کمپر در رمان لخضر

هرچند در تعریف عاطفه، هیجان و احساسات، مرزبندی‌هایی وجود دارد، در پیش روی این مفاهیم در راستای مجموعه از پاسخ‌های کلامی، چهره‌ای و موقعیتی است که در نتیجه رفتار اجتماعی برانگیخته می‌شود و بر اساس کنش‌ها و واکنش‌ها حاصل می‌گردد. همچنین چهار احساس اولیه ترس، شادی، خشم و غم بر اساس تقسیم‌بندی کمپر در قالب احساسات ساختاری، انتظاری و پیامدی و با استناد به وضعیت‌های تعریف شده توسط او، با توجه به موقعیت‌های اجتماعی قهرمان داستان/لخضر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۲-۱ دو قطبی قدرت - منزلت و احساس غم

غم یکی از اصلی‌ترین احساسات انسانی است و واکنش طبیعی به موقعیت‌هایی است که فرد با فقدان و نرسیدن به هدف مطلوب روبرو می‌شود (السید، ۱۹۹۰: ۴۶۳). در تعاملات اجتماعی حس ناخوشایندی که پس از تحقیر، سرزنش و یا نقد در فرد به وجود می‌آید،

سبب رضایت نداشتن از حضور فرد در کنار دیگران می‌شود. همچنین قرار گرفتن در شبکه‌ای از روابط اجتماعی به اقتضای شرایط و یا منافع خاص با افراد دیگر، احساسات منفی نظیر غم، نگرانی و... را تولید می‌کند (امینی، فرزانه، ۱۳۹۸: ۴۳۹). از دیدگاه کمپر آن‌گاه که افراد قدرت و منزلتی را از دست می‌دهند احساس منفی مانند غم را تجربه خواهند کرد. همین‌طور اگر انتظار کسب قدرت و منزلتی را داشته باشند اما آن را به دست نیاورند و یا انتظار محفوظ ماندن قدرت و منزلتی را داشته باشند، ولی آن را از دست بدهند بازهم احساس منفی را تجربه خواهند کرد. البته احساس غم زمانی است که فرد خود را مسئول این شکست یا کاهش قدرت و منزلت بداند و خودش را به‌جای دیگران سرزنش کند، در غیر این صورت احساس خشم غلبه خواهد داشت (kemper, 1991: 334). میزان و شدت غم نیز بستگی به مواردی مانند اهمیت آن جایگاه و یا ضرر و زیان به وجود آمده دارد. همچنین افرادی که در موقعیت‌های پایین‌تری به لحاظ قدرت و منزلت قرار دارند، از آنجایی که بر اخذ تصمیمات تأثیر کمتری دارند و از آزادی عمل کمتری نیز برخوردارند احساسات منفی بیشتری مانند غمناکی را تجربه خواهند کرد.

در دوره اول زندگی قهرمان داستان، پس از مرگ مادر و جایگزینی نامادری و به دنبال آن، مرگ ناباورانه خواهر کوچک‌تر، جایگاه او به هیچ‌شکلی موردپذیرش و توجه خانواده قرار نمی‌گیرد. از این‌رو برای به دست آوردن منزلتی هرچند اندک، علی‌رغم میل باطنی در بندرگاه که محل کار پدر نیز هست مشغول به کار می‌شود تا با نقش‌پذیری مؤثر در خانواده در جهت رفع نیازهای آن‌ها، ثابت کند شایسته احترام است. با این وجود هر چه بیشتر انتظار دستیابی به منزلت و احترام را دارد و برای رسیدن آن تلاش می‌کند، با شکست مواجه می‌شود و هیچ احترام و توجهی را از سوی آن‌ها دریافت نمی‌کند «و ظل یثبت لوالده أنه يستحق الثقة، ولبقیة العمال أنه يستحق الاحترام». ابراز این احساس که به شکل گفتگوهای درونی در قهرمان داستان بروز نموده که همواره از شایستگی خود در جایگاهی که هست پرسش می‌کند، پیامد احساس ناکامی، غم و پریشانی تلاش‌ها او برای رسیدن به جایگاه مناسب در خانواده است: «کان مذهولا و هو يتساءل فی نفسه: هل هذه هی الحیاءة التي يستحقها؟ قبل سنة، حلم بغربة یختارها عن قناعه کخيار وحيد بالنسبة إلیه. فی طفولته جان یحلم بالهرب من البيت، وعندما کبر قليلا صار یفکر فی الهرب من البلاد کلها، مع ذلك عجز عن الهرب، لأنه طوال عام ظل یثبت لرئيسه أنه هنا لیعمل، وظل یثبت لوالده أنه يستحق الثقة، ولبقیة العمال أنه يستحق الاحترام... هل یمكن لحمال أن ینتظر احتراماً من أحد؟ ... قوة أخرى مختلفة تهمس له أحيانا بصوت ناعم: مکانک هنا یا «لخضر»... مکانک هنا یا بنی ...! أحيانا یحاول خنق ذلك الصوت لینجو بجلده نحو حرته التي یسمیها والده تسکح... کان یشعر بالانکسار فی داخله لأنه یؤدی عملا بعیده إلی البيت متعباً وفارغاً من الفرح، وکان والده یکتفی بذلك منه (صالح، ۲۰۱۰: ۳۵)»

ترجمه: متحیر بود و از خود می‌پرسید: آیا این زندگی همانی است که سزاوارش است؟ یک سال پیش رویای غربتی را در سر می‌پروراند که از ناچاری آن را به عنوان تنها گزینه انتخاب کرده بود. در کودکی آرزوی فرار از خانه داشت، وقتی کمی بزرگ شد به فکر فرار از کشور افتاد، اما نتوانست؛ زیرا طی یک سال گذشته همواره به رئیس خود ثابت کرد که مانده است تا کار کند و مدام به پدرش ثابت می‌کرد که شایسته اعتماد است و به بقیه کارگران که شایسته احترام است... آیا یک باربر می‌تواند از کسی انتظار احترام داشته باشد؟ ... نیروی متفاوت دیگری گاهی با صدایی آرام با او زمزمه می‌کرد: جای تو اینجاست لخضر... جای تو اینجاست پسر...! گاهی سعی می‌کرد آن صدا را خفه کند تا با تمام وجودش به سمت آزادی فرار کند که پدرش آن را پریشانی می‌نامید... از درون احساس شکستگی می‌کرد زیرا دور از خانه، خسته و بدون شادی مشغول انجام کار بود و پدرش هم از این وضعیت رضایت داشت.

در اولین مرحله از زندگی قهرمان داستان باوجود اندوه نهادینه‌شده از سوی خانواده، او همچنان در محیط کار نیز در تلاش است تا به بهترین شکل ممکن انجام‌وظیفه کند و رضایت مسئول بندرگاه را به دست آورد. هرچند که تاحدودی در این کار موفق می‌شود اما به دنبال رویارویی با مسئولین بالادستی که از رده‌های بالای حکومتی هستند، مورد تحقیر قرار گرفته و پسر کلنل در بازرسی بندرگاه

در مواجهه با لخضر که از سر راه او کنار نرفته است و با نگاهش به او خیره شده است، وی را توییخ و کفش خود را بر سر او می‌گذارد. در طی این اتفاق قهرمان داستان/لخضر به اطمینان می‌رسد که امکان تغییر جایگاه اجتماعی برای طبقه او وجود ندارد «الذین یضعون جزمتهم علی رأسه کلما تجراً وبحلق فی أدهم» از این رو باری دیگر احساس ناامیدی و اندوه را در ناتوانی نسبت به تغییر شرایط تجربه می‌کند: «کان یشعر أن الحیاة بطولها وعرضها لا تساوی جزمته الممزقة، وأنه بطریقہ ما لم یعد قادره علی المضى قدما أبعد من ذلك. تلك حاله من الکأبة کانت تصنع فی ذاته طریقا معبدا بالضعیفه والکراهیه لکل شیء وأی شیء... صحیح أنه آمن من البدایه أن الفرخ لم یخلق لأجله، بل لأجل الذین یضعون جزمتهم علی رأسه کلما تجراً وبحلق فی أدهم! ثم ما الفرخ؟ کل ما حوله یشیر الکأبة، کلما تذکر العمر الذی یهرب منه فارغه من الأمنیات... فکر أن حیاته لا جدوی منها» (صالح، ۲۰۱۰: ۴۵).

ترجمه: احساس می‌کرد که طول و عرض زندگی با چکمه‌های پاره‌اش برابری نمی‌کند و دیگر نمی‌تواند جلوتر برود. آن حالت افسردگی در درونش راهی می‌ساخت که کینه و نفرت را در دلش هموار می‌کرد. هر چند که از ابتدا معتقد بود شادی برای او به وجود نیامده و فقط برای افرادی است که چکمه‌هایشان را بر سرش می‌گذارند! شادی چه مفهومی دارد؟ هر وقت به یاد عمری می‌افتاد که بدون هیچ آرزویی از آن فرار می‌کرد، همه چیز اطرافش او را افسرده می‌نمود، می‌اندیشید زندگی‌اش بیهوده است. با بررسی بافت‌های احساسی در چارچوب کلامی، حرکات بدن و صورت، غم با ۶۲ موقعیت بیشترین بسامد احساسی را برای قهرمان داستان داشته است که از این میان نوع ساختاری با ۴۱ درصد بر وی غلبه داشته است.

۳-۲-۲ دو قطبی قدرت - منزلت و احساس ترس

ساحت عاطفی ترس در تعریفی کلی واکنش هیجانی انسان در مواجهه با موقعیتی خطرناک است که از تهدیدی برای سلامت جسمانی، روانی و یا موقعیت اجتماعی او نشأت می‌گیرد (ریو، ۱۳۸۹: ۳۳۴). ترس اگر در مواجهه با موقعیت‌هایی که علت معقولی برای آن تعریف شده است به وجود آید، امری طبیعی اطلاق می‌شود. اگر سازوکارهای مولد ترس تهاجمی باشند و فرد نتواند خود را از آن جدا سازد این احساس دیگر نوعی تجربه شخصی نیست بلکه «زمینه‌ای جمعی» است که هر شخصی به‌ناچار با آن روبرو می‌شود، در نتیجه ماهیت اجتماعی ترس و سازوکار جمعی آن برای تشریح این احساس می‌تواند از رویکرد جامعه‌شناسانه بهره برد (فاضلی، ۱۳۹۷: ۱۰). از نظر کمپر وضعیت‌های اجتماعی که تولید ترس می‌کنند در مواقعی رخ می‌دهد که فرد در روابط اجتماعی بیشتر انتظار کسب قدرت داشته باشد، اما افزایش دریافت نکند، احساس اضطراب و به‌طور بالقوه حس ترس او بیشتر خواهد شد. از سویی دیگر هر چه شخص در روابط اجتماعی احساس کند که قدرت خود را از دست می‌دهد، احتمال بیشتری وجود دارد که احساس اضطراب و ترس نماید که منجر به از دست دادن اعتماد به نفس می‌شود (kemper, 1991: 341).

در گذر از دوره دوم زندگی قهرمان داستان که با نگرهبانی در انبار کالاها مخفی آغاز می‌شود در پی کنجکاوی او و این سؤال چالش‌برانگیز که آیا کالاها موجود در انبار به جان مردم آسیب می‌رساند؟ اقدام به کشف اسلحه در جعبه‌ها نموده که با تیراندازی به نگرهبانان دیگر به کشته شدن چندین نفر و جراحت‌های عمیق وی منجر می‌شود؛ اما «لخضر» با صحنه‌سازی از حمله دروغین به انبار مخفی اسلحه، نگرهبانان کشته‌شده را به خیانت محکوم می‌کند و با این تمهید به‌عنوان جاسوس در میان نگرهبانان گمارده می‌شود که آغاز فعالیت او در سازمان جاسوسی است. او که بدون توجه به پیامدهای دروغ‌هایش با تهمت به نگرهبانان، خود را از مهلکه رها کرده است حال با جاسوسی در میان آن‌ها مطلب ارزشمندی برای گزارش به روسای بالادستی نمی‌یابد تا سخنان قبلی‌اش تأیید شود و در راستای پیشبرد اهداف سازمان درست عمل کند «لم یکن یهمه کیف یكون التخییر وعلی حساب من!» و از تهدیدهای برکناری از کار نجات یابد. از این رو مسئولیت جدید و نقش اجتماعی تازه در قهرمان داستان/لخضر چالش‌هایی را به وجود آورده، او که انتظار دارد

جایگاه قابل قبولی در محل کار به دست آورد، شرایط مناسب برایش حاصل نمی‌گردد با احتمال اینکه موقعیت اجتماعی را از دست خواهد داد ترس دائمی را تجربه می‌نماید. «لم یکن یهمه کیف یكون التغيير وعلى حساب من! لكن ذلك الخوف اللعين عاد یحد من حماسته. كان یشعر بالخوف من الخطأ. الخوف من أن یكون مجرد كومبارس فی مسرحیه ستنتهی بإعدامه! ألم یشاهد فی السینما کیف یغتال المجرمون الکبار الشاهد علیه جریمتهم؟ هل یمکنه تحمل فکرة الموت مقتولاً؟ هو الذی صوب رصاصه نحو صدره ولم یمت. مات شخصان وعوقب حراس علی ذنب لم یقترفوا» (صالح، ۲۰۱۰: ۱۳۰).

ترجمه: برایش مهم نبود که تغییر چگونه و به حساب چه کسی باشد! اما آن ترس لعنتی بازگشته بود تا دوباره اشتیاق او را محدود کند. از اشتباه می‌ترسید. ترس از اضافه بودن در نمایشنامه‌ای که با اعدام او تمام می‌شود! آیا در سینما ندیده بود که جنایتکاران بزرگی کسانی را که شاهد جنایت آن‌ها هستند چگونه ترور می‌کنند؟ آیا می‌تواند تصور مرگ را درحالی که مقتول است تحمل کند؟ او همانی بود که گلوله‌ای به سینه‌اش خورد و نمرد. دو نفر مردند و نگهبانان به خاطر گناهی که مرتکب نشده بودند، مجازات شدند.

در پی شرایط سخت کاری، هنگامی که به پیامدهای محکوم کردن نگهبانان و فعالیت در سازمان جاسوسی توجه خود را معطوف می‌کند، چیزی جز ترس و ناامیدی و ناامنی نمی‌یابد که این موضوع کاملاً با آنچه مورد انتظار او بود در تعارض است «هل سیقضی حیاته فی هذا الفراغ الموجه بین الشک والخوف وعدم الأمان؟». او که در این برهه در زندگی چندوجهی‌اش «خود را قربانی شکاف آرمان و واقعیت اجتماعی می‌بیند» (زارافا، ۱۳۹۶: ۸۹) پیوسته در پی کشف وجوه مختلف این شکاف است تا به این عذاب خاتمه بخشد «هل نجا من الموت لیظل یتلصص علی ما یقوله الأخرن؟» اما ناتوانی در احراز مقاصد سازمان سبب شده منزلتی که به دنبال آن است را نیابد و این «شکست در دستیابی به جایگاه که از پیامدهای کنش خود اوست ترس را در وجودش نهادینه کند» (kemper, 1991: 334) زیرا قهرمان داستان در پایین‌ترین لایه‌های ساختار قدرت قرار دارد و نسبت به تغییر شرایط توانایی چندانی ندارد؛ ترس و دلهره دائمی را تجربه می‌کند. «هل سیقضی حیاته فی هذا الفراغ الموجه بین الشک والخوف وعدم الأمان؟ هل غادر البیت لأجل أن یعیش خائفه بهذا الشکل؟ هل نجا من الموت لیظل یتلصص علی ما یقوله الأخرن؟ فکر أنها الوظیفه التي صنعها لنفسه عندما نسج حکایتها التي أنقذته من الإعدام. ألم ینج لأنه حکى تلك التفاصيل؟ جعلهم یرون فیهم مخبراً قادراً علی نقل الأشياء بدقه متناهیه دون أن یتوسعها، وکانوا بحاجه إلى شخص غبی ینقل ببغایه مطلقه دون أن یتسوعب تفاصيل الأشياء التي یقولها» (صالح، ۲۰۱۰: ۱۲۹).

ترجمه: آیا زندگی خود را در این خلأ دردناک بین شک، ترس و ناامنی سپری خواهد کرد؟ خانه را ترک کرد تا در چنین ترسی زندگی کند؟ از مرگ فرار کرد تا سخنان دیگران را استراق سمع کند؟ به این اندیشید که این همان شغلی بود که آنگاه که برای نجات از اعدام داستان به هم‌بافت، برای خود دست و پا کرد. آیا او فقط برای گفتن جزئیات زنده ماند؟ [سران سازمان را] در موقعیتی قرارداد که در او شخصیت جاسوسی را ببینند که قادر به انتقال مطالب با دقت بسیار و بدون درک آن است و آن‌ها به شخص احمقی نیاز داشتند که فحشا مطلق را بدون درک جزئیات سخنان او منتقل کند.

در اواخر دوره سوم زندگی قهرمان داستان که با جلب توجه اربابان قدرت توانسته است در حملات تروریستی نقش ایفا کند، باوجوداینکه موانعی برای رسیدن به رأس هرم قدرت وجود دارد و همواره افرادی درصدد تحقیر و حذف وی از صحنه قدرت هستند، جاه‌طلبی قهرمان داستان یکی از دلایل مهمی است که او را برای فرار از شکست و فقر یاری می‌کند. از نظر «لخضر» اقتدار و قدرت، در موقعیت‌هایی مانند قدرت امنیتی، اقتدار اربابان و نیز مرتبه و جایگاه اجتماعی خلاصه می‌شود که رسیدن به آن‌ها او را از فقر و نگهبان شبانه و مخبری ساده بودن نجات می‌دهد (الشیخ، ۲۰۱۶: ۱۱۸). از این رو قهرمان داستان پیامدهای رفتارهای «جعفر» در سازمان که رقیب سرسخت کاری اوست و از هر فرصتی برای تحقیر و حذف او استفاده می‌کند را پیش‌بینی کرده و ترس از دست

دادن جایگاهی که در طول این سال‌ها به دست آورده وی را به چالش تغییر شرایط، وارد می‌سازد؛ هرچند هنوز از قدرت کافی برای اعمال اراده خود برخوردار نیست ترس و اضطراب زیادی را تجربه می‌کند، ولی سعی دارد که از احساساتی که تحقیر جعفر در او برانگیخته‌های یافته و شرایط را تغییر دهد تا به منزلت و احترام دست یابد و به رأس هرم نزدیک گردد. در نتیجه با ارائه تعریفی دقیق از قدرت، جایگاه خود را مشخص و برای آن برنامه‌ریزی می‌کند. «فکر طویلاً أنه لن يقدر علی الاستمرار بهذا الشكل فی عمله، ولن يقبل أن يكون دائماً تحت أمر جعفر بمزاجه العكر وتهديداته المغلفه، فکر أن علیه أن يتحرر من الخوف ويغير حياته فعلاً، ويصبح سيداً! ألم تكن تلك الفترة بداية الحياة بالنسبة إليه؟» «کان یری فی السلطه إجبار الآخرين علی الطاعة! شعر أنه لا یختلف عن أولئك الذين سبقوه إلى السلطه، وجروه إلى الكارثة لیكون ناطقا باسمها، لکنه فی لحظه یأس إزاء نفسه فکر أن علیه أن یختلف عنهم وقا- صار فی تلك الرتبه الرفیعه» (صالح، ۲۰۱۰: ۲۷۴).

ترجمه: مدت‌ها فکر می‌کرد که نمی‌تواند به این شکل به کارش ادامه دهد و نمی‌پذیرفت که همیشه با بدخلقی و تهدیدهای پیچیده جعفر تحت فرمان او باشد. بر این اعتقاد بود که باید از ترس‌هایی یابد و عملاً زندگی‌اش را تغییر دهد و به شخصی با جایگاه والا تبدیل گردد! آیا آن دوره برایش آغاز زندگی نبود؟ «او قدرت را در اجبار دیگران به اطاعت می‌دید! احساس می‌کرد که با کسانی که پیش از او به قدرت رسیده بودند و او را به فاجعه‌ای وارد کردند تا سخنگوی آن باشد تفاوتی ندارد؛ اما در همان لحظه‌ای که نسبت به خود ناامید شده بود، فکر کرد که باید با آن‌ها متفاوت باشد و به آن رتبه عالی برسد.»

پس از بررسی بافت‌های احساسی در چارچوب کلامی و نیز حرکات بدن، ترس با ۵۴ موقعیت، در دومین جایگاه بسامد احساسی قهرمان داستان قرار گرفته است که بنا به دسته‌بندی کمپر نوع پیامدی با ۵۲ درصد فراوانی، نسبت به احساسات ساختاری و انتظاری در تولید ترس غالب بوده است.

۳-۲-۳ دوقطبی قدرت-منزلت و احساس شادی

شادی تنها احساسات مثبت در میان احساسات اولیه است که در مفاهیم گوناگون و معانی سیال به کار می‌رود. در تعریف کلی رضایت و شادی در پی ارضاء انگیزه‌ای حاصل می‌شود (سلیمان، ۱۹۹۰: ۴۶۳) از آنجاکه احساس شادی و بروز آن در کنار نیازهای دیگر یکی از عوامل مهم برای دوام و استحکام جوامع است که از سوی انسان را برای زندگی بهتر آماده می‌کند و از دیگر سوی به علت مسری بودن آن بستگی‌های فرد را با محیط گسترده می‌سازد (موسوی و قاسم‌زاده، ۱۳۹۸: ۱۰-۱۱)، بررسی شادی و مؤلفه‌های آن در قالب نظریه‌های متفاوت در جامعه‌شناسی امری مهم قلمداد می‌شود. کمپر موقعیت‌های اجتماعی که شادی را تولید می‌کند تشریح می‌نماید: که هر چه بیشتر شخص منزلت خویش را بدهد، احساس رضایت بیشتری خواهد کرد، اگر موقعیت آزادانه داده شود و دریافت‌کننده منزلت ابراز قدردانی و قدرشناسی نماید که به نوبه خود موجب افزایش احساس رضایت‌دهنده منزلت می‌شود. در وضعیتی دیگر هر چه شخص در روابط اجتماعی‌اش افزایش منزلت بیشتری را تجربه نماید، احساس رضایت و رفاهش بیشتر خواهد شد و احساس این شخص متمایل به فرد دهنده آن موقعیت می‌شود.

در آغاز دوره دوم زندگی قهرمان داستان/لخضر که پس از ترک خانه پدری و کار در انبار، به درآمد مستقل دست یافته است، با تغییر در ظواهر زندگی و استفاده از لباس‌هایی که نشان از جایگاهش دارد حس رضایت را تجربه می‌کند، «یتقاضی بفضله راتباً جیداً ویلبس جیده»؛ پوشش و یونیفرم که به تعبیر پیر گیرو یکی از نشانگان اجتماعی دال بر قدرت و جایگاه فرد است (جوادی و دیگران، ۱۴۰۰: ۲۱۱) باعث شده «لخضر» احترام دیگران را که تا به آنگاه از آن محروم بوده است نسبت به خود احساس کند «کان الجميع یحترمه لأنه موظف». لذا مفهوم شادی و رضایت در زندگی قهرمان داستان را می‌توان منطبق بر تعریف شین و جانسون که «ارزیابی

کلی از کیفیت زندگی فرد بر اساس معیارهای انتخاب‌شده‌اش» (موسوی و قاسم‌زاده، ۱۳۹۸: ۵۱) را تعریف کرده‌اند، دانست. او که در زندگی پیوسته به دنبال جایگاه بهتر بوده است هم‌اکنون از افزایش قدرت و جایگاهش در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، خشنود است: «کان یدرک أنه یؤدی الدور الذی لم یختره تماماً ولکنه ارتباط به و قد أصبح یتقاضی بفضلہ راتباً جیداً ویلبس جیدة، مثلما غیر بفضلہ المسکن مرتین واستطاع أن یؤجر شقة صغیرة من ثلاث غرف فی منطقه شعبیة عادیة، لا یعرف سکانها ولا أحد یعرف عنه سوی أن أسرتہ تسکن فی جنوب البلاد، وأنه یعیش وحیداً فی العاصمۃ و یعمل موظف فی مرکز البرید! کان الجمیع یحترمه لأنه موظف ولأنه لا یتثیر مشاكل مع أحد، وتلك صفات جیدة لشاب فی مثل سنه!» (صالح، ۲۰۱۰: ۱۳۹).

ترجمه: آگاه بود که نقشی را ایفا می‌کند که کاملاً خودش انتخاب نکرده؛ اما به آن وابسته بود و به لطف آن شروع به دریافت دستمزد خوب و پوشیدن لباس‌های خوب کرد، همان‌طور که به لطف آن نقش دو بار خانه را تغییر داد و توانست یک آپارتمان معمولی با سه اتاق کوچک در یک منطقه پرطرفدار اجاره کند که ساکنانش و هیچ‌کس دیگری از او خبر ندارند، فقط در همین حد که خانواده‌اش در جنوب کشور سکونت دارند، او به‌تنهایی در پایتخت زندگی می‌کند و به‌عنوان کارمند در اداره پست کار می‌کند از او می‌دانند! همه به او احترام می‌گذاشتند چون کارمند بود و با هیچ‌کس مشکلی به وجود نمی‌آورد. این‌ها برای یک جوان هم‌سن و سالش ویژگی‌های خوبی است!

در میانه دوره سوم سرگذشت قهرمان داستان/لخضر هر چه تجربه‌های اجتماعی بیشتری را پشت سر می‌گذارد بر کنش‌گری او افزوده می‌شود که منجر به بروز جاه‌طلبی آگاهانه در او می‌گردد و سعی دارد جنبه‌های تاریک زندگی‌اش را با جایگزینی قدرت و جایگاهش، پنهان کند «ویرید أن یتغیر فعلاً، ویصبح سیداً». علی‌رغم اینکه شخصیت در زمان‌هایی که دهه سیاه را به تصویر می‌کشد در دو قالب شخصیت فرهنگی و شخصیت تروریست متبلور می‌شود (هیمنه، ۲۰۱۳: ۲۳۲-۲۳۴) در داستان لخضر با نمایی درهم‌آمیخته از این دو شکل روبرو هستیم؛ او که رؤیای انسانی فرهیخته و فرهنگی را در سر دارد و با ورود به دانشگاه بخشی از این رؤیا برایش محقق گردیده است. پس از اقدامات فراوان در سازمان نیز از جایگاه و احترام خاصی برخوردار گشته لذا به دنبال راهی برای افزایش قدرت خود نیز است. مجموعه احساسات انتظاری به وجود آمده برای «لخضر» نشان می‌دهد هر چه در روابط اجتماعی‌اش افزایش منزلت بیشتری را تجربه نماید، احساس رضایت سبب شده که احساس او متمایل به فرد دهنده آن موقعیت می‌شود و قصد دارد به قدرت افرادی دست یابد که او را در این جایگاه قرار داده‌اند: «کان یعی أنه یختلف عن کل المخبرین الذین یشغلون الشغل نفسه، فهم یکتفون بما یقومون به یحصلون علی راتبین فی وقت واحد، راتب من الجهة التی یرسلون إليها للتوظیف و جمع المعلومات، وراتب من المركز الذی یوظفهم کمخبرین، وهی رشوة تکفی لتسد فم الجمیع بحیث یکتفون بأداء دورهم بأمانة وصمت. لکنه لا یرید أن یؤدی الدور نفسه طول العمر، ویرید أن یتغیر فعلاً، ویصبح سیداً. یحلم أن یجرب مرة واحدة الشعور ذاته الذی یشعر به شخص مهم یضع حذاءه علی رأس شخص أقل منه ثراء ونفوذ! هذا هو الشعور الذی یریده، شعور التفوق والتمیز والنفوذ، حیث لا قانون فوق قانون القوة و لا سلطة فوق سلطة النفوذ؟» (صالح، ۲۰۱۰: ۲۱۵).

ترجمه: می‌دانست که با همه خبرچین‌هایی که همین کار را انجام می‌دهند فرق می‌کند. آن‌ها از کاری که می‌کنند راضی هستند هم‌زمان دو حقوق می‌گیرند. یک حقوق از طرفی که برای استخدام و جمع‌آوری اطلاعات برایشان می‌فرستد و حقوق از مرکزی که آن‌ها را به‌عنوان مخبر استخدام می‌کند و رشوه آن قدری است که دهان همه را ببندند تا راضی باشند و صادقانه و بی‌صدا به وظیفه خود عمل کنند؛ اما او نمی‌خواهد تا آخر عمر همان نقش را بازی کند و واقعاً می‌خواهد تغییر کند و تبدیل به شخصی والا مقام شود. آرزو داشت که یک‌بار همان حسی را تجربه کند که یک فرد مهم کفش‌هایش را روی سر فردی با ثروت و نفوذ کمتر از او می‌گذارد!

این همان احساسی است که می‌خواهد، احساس برتری، تمایز و نفوذ، جایی که هیچ قانونی بالاتر از قانون زور و هیچ اقتداری بالاتر از قدرت نفوذ وجود ندارد؟

در تمام طول سال‌هایی که قهرمان داستان/لخضر در سازمان جاسوسی انجام‌وظیفه می‌کند با فروخوردن احساسات و رفتارهای آگاهانه توانسته است خود را به بخش‌های بالایی هرم قدرت و منزلت برساند، او که پس از مرگ جعفر با قبول مسئولیت جدید در جایگاه ارزشمند قرار گرفته، با توجه عواطف انتظاری که سلسله‌ای از موفقیت‌ها را برایش در پی داشته و به قدرت و منزلت بالایی رسانده است، دائماً در تلاش است که در طی عملیات محول شده به او، از بروز اشتباه جلوگیری کند «لیس لأن الفشل ممنوع» تا لیاقتش نسبت به منزلت و قدرتی که به دست آورده را به اثبات برساند «أراد أن يثبت للجميع أنه الأقدر على القيادة». پیامد این احساس خوشبختی «کان سعیدا- وقتها» در قهرمان داستان، تقویت حس ارزشمندی است «صار مهما أكثر مما يمكن لشخص مثله أن يتوقع» که وی را در رسیدن به اهدافش ثابت‌قدم نگه می‌دارد: «کان يدرك أنه لن يفشل، ليس لأن الفشل ممنوع، بل لأنه أراد أن يثبت للجميع أنه الأقدر على القيادة. وکان له ما أراد! ألم يصنع منه القدر يومها شيئاً مهما؟ نجاح العملية جعلته يترقى في عمله، ويحصل على حوافز جديدة، وکان سعیدا وقتها، ربما لأن موت جعفر خلصه من أحمال كثيرة؛ أهمها أن الشخص الوحيد الذي كان يقف في وجه طموحه قد انتهى إلى الأبد و أن الذين التحقوا بالعمل في ذلك المركز كان أغلبهم من الوجوه الجديدة التي لا تعرف ماضية، وجوه كانت تنظر إليه باحترام لأنه هو الذي يشرف على عملهم. كان يدرك أن القتل صار مدفوع الثمن و الراتب، وأن كل جريمة ناجحة ترفع رصيده وتصنع منه بطالا استثنائية في نظر رؤسائه، الذين كلما أرادوا مكافأته على إخلاصه وقوه من منصبه إلى أن أصبح نائب المسؤول عن المركز. واكتشف أنه صار مهما أكثر مما يمكن لشخص مثله أن يتوقع» (صالح، ۲۰۱۰: ۲۶۳).

ترجمه: می‌دانست که شکست نمی‌خورد، نه به این دلیل که شکست ممنوع است، بلکه می‌خواست به همه ثابت کند که توانمندترین رهبر است و آنچه را که خواسته در اختیار دارد! آیا سرنوشت آن روز از او فرد مهمی نساخت؟ موفقیت عملیات باعث شد که در کارش ارتقا پیدا کند، تشویق‌های جدیدی بگیرد و در آن زمان خوشحال شود. شاید به این دلیل که مرگ جعفر بارهای بسیاری را از او برداشت؛ مهم‌ترین آن‌ها این بود که تنها کسی که در مسیر جاه‌طلبی وی ایستاده بود برای همیشه به ابدیت پیوست و کسانی که در آن مرکز به کار پرداختند اکثراً چهره‌های جدیدی بودند که از گذشته او اطلاع نداشتند و با احترام به او نگاه می‌کردند؛ زیرا، کسی بود که بر کار آن‌ها نظارت داشت. می‌دانست که قتل به دستمزد و حقوق ماهیانه تبدیل شده است و هر جنایت موفقیت‌آمیز دریافتی‌اش را بالا می‌برد و از او قهرمانی استثنایی در چشم مافوق‌هیش می‌سازد که هر وقت می‌خواستند، به خاطر وفاداری و قدرتش، از مقامش به او پاداش می‌دادند. تا اینکه معاون مرکز شد؛ و متوجه شد که مهم‌تر از آن چیزی شده که شخصی مثل او انتظارش را داشته است!

در پی خوانش بافت‌های احساسی، بافت‌هایی با احساس شادی، در جایگاه سوم با ۳۰ مورد در قهرمان داستان بروز نموده است که بنا به تعریف کمپر احساسات پیامدی با ۵۰ درصد علت بروز احساس شادی در وی بوده است.

۳-۲-۴ دوقطبی قدرت- منزلت و احساس خشم

خشم یکی از پرشورترین احساساتی است که فرد در ساحت عاطفی خود تجربه می‌کند. این احساس عموماً از وجود مانعی حاصل می‌شود و اگر هدف آن حذف موانع باشد یکی از خطرناک‌ترین احساسات محسوب می‌شود (ریو، ۱۳۸۹: ۳۳۴). از آنجاکه خشم می‌تواند آسیب‌های رفتاری فردی را به چیزی تبدیل کند که بالقوه برای جامعه تولید خطر کند هرگاه در میان افراد جامعه منجر به رفتارهای خشونت‌آمیز شود، این رفتارهای خشونت‌آمیز فردی توسط نیروهای کنترل اجتماعی متوقف می‌شوند، اما هرگاه خشم فروخورده به

شکلی جمعی بروز کند، این خشم برای جامعه هدف خطرناک محسوب می‌شود (ترنر، ۱۳۹۸: ۷۴). سطوح متغیر این احساس توسط کمپر هنگامی است که فرد پیش‌بینی افزایش منزلت دارد ولی به دلیل اقدامات دیگران این امر محقق نمی‌شود، واکنش فرد به تغییر نکردن منزلت به صورت خشم بروز می‌کند. در وضعیتی دیگر هر چه شخص از دست دادن منزلتش در روابط اجتماعی در نتیجه اقدامات دیگری تجربه کند، بیشتر احساس خشم خواهد کرد و احتمال بیشتری وجود دارد که چنین شخصی آماده دعوا باشد. همچنین هنگامی که افراد انتظار دارند مقامی کسب کنند، اما موفق نمی‌شوند و خود را مقصر این عدم دریافت احترام می‌دانند، سطح شرم و اندوه شدیدتری را تجربه می‌کنند، اما هنگامی که آن‌ها دیگران را دلیل عدم موفقیت خود در برآورده کردن انتظارات برای کسب مقام بدانند، خشم زیادی را تجربه و ابراز می‌کنند.

در دوره دوم زندگی قهرمان داستان، احراز مسئولیت در دانشگاه تحولات بزرگی را در زندگی شخصی و اجتماعی وی رقم زد، در آغاز ورود لخصر به عنوان جاسوس در دانشگاه، به دلیل نداشتن تحصیلات، از سوی افراد سازمان جاسوسی مورد تمسخر قرار گرفته «قالها بسخریه واضحة» چراکه همکاران او گمان می‌کردند او قادر به انجام این نقش اجتماعی نیست، لذا تمسخرهای آن‌ها خشم قهرمان داستان/لخصر را برمی‌انگیزد، ولی آنچه در موقعیت‌های اجتماعی خشم‌انگیز فراوان است، کنترل پیوسته در بروز احساسات است که به صورت رفتارهای فروخورده در متن، نمایش داده می‌شود «شعر بالغضب فی داخله» و کنترل احساس خشم در او تا آنجا پیش می‌رود که «کنش‌گر با تغییر در پوست عربان و بافت‌ها به عنوان محل‌هایی که احساسات از خلال آن خوانده می‌شود می‌تواند در موقعیت‌های گوناگون و برای رسیدن به هدف خود دست به شبیه‌سازی بزند» (ذکایی، ۱۳۹۸، ۴۷) و شرایط تحمیل‌شده از سوی اطرافیان را کنترل کند. «و هنالك مهممة تنتظرک، ستندرب علی بعض المهام الإضافية للقيام بها؟ رمقه الضابط بنظره جانبیه و هو یضیف: -ستحقق حلم حیاتک بالدخول إلی الجامعة هذا العام... قالها بسخریه واضحة، کان لخصر یعی تماماً أن جعفر الجالس خلف مکتبه یستمع بالسخریه منه کما العادة، لکنه شعر بالغضب فی داخله لأنه سخر منه أمام شخصین دخلا المکتب بخطوات متقلبة» (صالح، ۲۰۱۰: ۱۳۹).

ترجمه: - مأموریتی مهم در انتظارت است. در مورد برخی از وظایف اضافی آموزش خواهی دید؟ افسر از گوشه چشم نگاهی به او انداخت و افزود: - امسال به آرزوی زندگی‌ات که وارد دانشگاه شدن است می‌رسی... با کنایه‌ای واضح این سخن را گفت، لخصر کاملاً متوجه بود که جعفر پشت میزش نشسته و طبق معمول از مسخره کردنش لذت می‌برد؛ اما از درون احساس عصبانیت می‌کرد زیرا در مقابل دو نفر که در حال ورود به دفتر بودند، او را مسخره کرد.

در جریان اغتشاشات در دانشگاه و دستگیری و حبس رئیس دانشگاه که قهرمان داستان، گمان می‌کرد نقش مستقیمی در آن داشته است، بسیاری از لایه‌های پنهانی سازمان جاسوسی برایش روشن می‌شود. او که در ابتدا به خاطر ارسال گزارش درباره مدیر دچار عذاب وجدان شده بود و سپس با مشاهده دانشجویانی که به زعم او در رأس اغتشاشات بودند در محل کارش متوجه ارتباط آن‌ها با سران قدرت شده و ترس از دست دادن جایگاهش در سازمان و چه بسا از دست دادن جانش در او رخنه کرده بود، ولی پس از تأمل فراوان به این نتیجه رسید که در اتفاقات پیش‌آمده او نه تنها نقش اصلی نداشته است بلکه فقط در حد یک دلچک بازپچه دست افرادی چون «ابراهیم» و «فرید» دانشجویان گذشته است «و الدور الذی ظنه کبیرا لیس أكثر من دور مهرج فی مسرحیه درامیه» که موقعیت کاری او را به خطر انداخته‌اند و خشم تمام وجودش را فرامی‌گیرد که افرادی دیگر این توانایی را دارند که جایگاه او را به خطر اندازند (Kemper, 1991: 334): «و تظاهر لخصر بالانشغال فی تصفیف الملفات التی کانت علی مکتبه الصغیر. هل یمكن القول إنه متأثر لغياب المدير؟ لقد اقتنع أنه لا یملک فی ما جرى له لأن الذی جرى کان جاهزا قبلا، وسواء کان حاضرا أو غائبا فسلیقی المصیر نفسه، مع ذلك کان غاضبا فی قرارة نفسه وهو یکتشف أنه لا شیء فی النهایة والدور الذی ظنه کبیرا لیس أكثر من دور مهرج فی مسرحیه

درامیه! کان یرید أن يعرف لماذا أرسلوه طالما يستطيعون التخلص من المدير بأكثر من طريقة؟ ثم تذكر «فرید» و «إبراهیم» و شعر بالغضب» (صالح، ۲۰۱۰: ۱۷۴-۱۷۵)

ترجمه: لخضر وانمود کرد که مشغول مرتب کردن پرونده‌هایی است که روی میز کوچکش بود. آیا می‌توان گفت از نبود مدیر متأثر است؟ او متقاعد شده بود که هیچ کنترلی بر آنچه برایش اتفاق افتاده است ندارد، زیرا اتفاقات از قبل آماده بوده است. چه حضور داشته باشد و چه نه، او نیز به همین سرنوشت دچار خواهد شد. در نهایت و عالی‌ترین نقش از نظر او چیزی جز نقش یک دلقک در نمایشنامه دراماتیک نبود! می‌خواست بداند چرا در حالی که می‌توانستند از راه‌های مختلف از شر مدیر خلاص شوند، او را فرستادند؟ سپس به یاد فرید و ابراهیم افتاد و عصبانی شد.

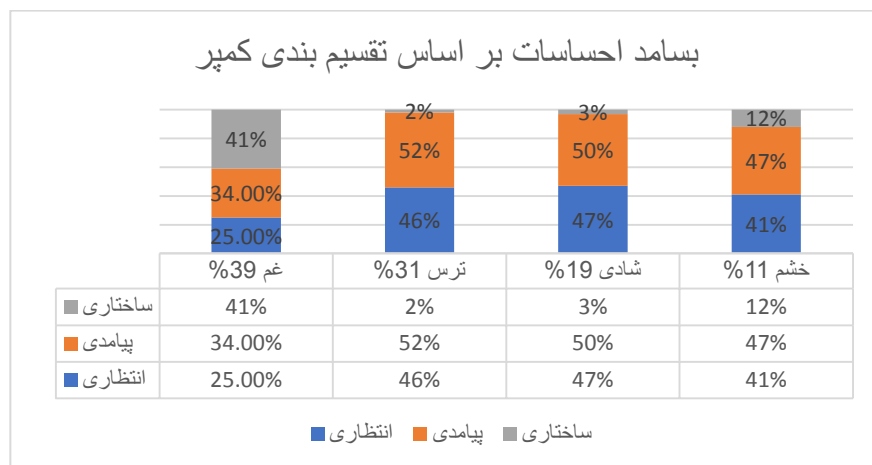
روابط قدرت در تعاملات به تصویر کشیده شده که از طریق شیوه‌های کنترلی متجلی می‌گردد، احساس خشم را در قهرمان داستان به صورت پایدار برمی‌انگیزد. خشم تمام وجود لخضر را فرامی‌گیرد آنگاه که می‌فهمد با وجود اینکه جعفر که در انجام مأموریت کوتاهی آشکار داشته و در حین انجام عملیات تروریستی افراد زیردستش را رها نموده، ارتقاء رتبه یافته است و فعالیت لخضر در شرایط ناامن، همچنان باید تحت امر جعفر ادامه پیدا کند. شخصی که از هیچ کاری برای تحقیر و سلب موقعیت کاری از وی فروگذار نمی‌کند، اما به علت نداشتن قدرت، قهرمان داستان کنترلی بر شرایط ندارد و هر لحظه جعفر را تهدیدی برای از دست دادن جایگاه کنونی خود قلمداد می‌کند. وی از مجموعه احساسات انتظاری که برایش حاصل شده است، از اینکه جایگاهش در نتیجه اقدام فرد دیگری در خطر می‌افتد بسیار خشمگین می‌شود (Kemper, 1991: 334): «شعر أن الأمور بدأت تتعقد بالنسبة إليه، واكتشف أنه تورط للعمق في شيء لم يعد قادرة على استيعابه جيداً، وقد تحول إلى مجرد أداة للأذى لا أكثر! شعر بالغضب و هو يتذكر جعفر الذي هرب تاركا الرجال لمصيرهم، وشعر بالغضب أكثر بعد أن استعاد جعفر مركز الزعامة عليه. نجاح تلك العملية أعطاه مدخلا خاصا لدى المسؤولين الذين رقوه في منصبه وجعلوا بقية الضباط الصغار يشغلون تحت أوامره. كانت تلك أكبر أسباب الخيبة التي شعر بها لخضر وهو يعود للعمل تحت إدارة جعفر، الذي صار أكثر قسوة وقدره على الأذى من ذي قبل» (صالح، ۲۰۱۰: ۲۴۶).

ترجمه: احساس کرد که همه چیز برایش پیچیده شده و فهمید که عمیقاً درگیر چیزی شده است که دیگر نمی‌تواند به خوبی آن را درک کند و به ابزاری صرف برای آسیب تبدیل شده است، نه بیشتر! وقتی جعفر را به یاد آورد که فرار و افراد را به سرنوشتشان رها کرد، خشمگین شد و پس از اینکه جعفر دوباره مقام رهبری را به دست آورد، خشمگین تر شد. موفقیت در آن عملیات، به جعفر راه ارتباطی ویژه‌ای با مقاماتی داد که او را در سمتش ارتقا دادند و بقیه افسران زیردست را تحت امر او گماشتند. این بزرگ‌ترین ناامیدی برای لخضر بود زیرا به کار تحت مدیریت جعفر که بیش از گذشته بی‌رحم‌تر و آسیب‌رسان‌تر شده بود، بازگشت.

در پی خوانش بافت‌های احساسی، بافت‌هایی با احساس خشم، با کمترین بسامد در ۱۷ بافت در قهرمان داستان بروز نموده است که بنا به تعریف کمپر احساسات پیامدی با ۴۷ درصد علت بروز احساس خشم در وی بوده است.

۴. نتیجه‌گیری

با بررسی شاخصه‌های قدرت و منزلت در قهرمان داستان، در پاسخ به سؤال اول باید گفت: در مجموع ۱۵۹ بافت احساسی که از خوانش متن رمان «لخضر» حاصل شد؛ احساس غم با ۶۲ بافت ۳۹ درصد با بالاترین درصد در نوع ساختاری ۴۱ درصد احساس غالب قهرمان داستان است، ترس با ۵۰ بافت ۳۱ درصد با بسامد بالا در نوع پیامدی ۵۲ درصد بروز یافته است. احساس شادی با ۳۰ مورد ۱۹ درصد به میزان ۵۰ درصد از نوع پیامدی به دست آمد و احساس خشم با ۱۷ بافت موقعیتی ۱۱ درصد کمترین بسامد را در میان احساسات اولیه قهرمان داستان دارد که احساسات غالب آن از نوع پیامدی ۴۷ درصد است.



در پاسخ به پرسش دوم پژوهش باید گفت: در بافت‌های موقعیتی غم که از نبود موقعیت و جایگاه قهرمان داستان نشأت می‌گیرد، باوجود اینکه او از غم ساختاری در روابط خانوادگی رنج می‌برد، با اعمال سوژگی خود و ترک همیشگی خانه پدر، توانسته این احساس تثبیت‌شده را کاهش دهد و این اقدام در کسب موفقیت شغلی و دستیابی به رأس هرم قدرت تأثیر مستقیم داشته است. احساس ترس نیز در قالب احساسات انتظاری و پیامدی شکل گرفته و تصویری گویا از احساسات غالب در دوره العشره السوداء کشور الجزایر را به خواننده ارائه می‌کند. از خوانش بافت‌هایی از متن که قهرمان داستان احساس شادی را در سطوح مختلف آن تجربه می‌کند چنین برمی‌آید که این احساس غالباً در راستای کسب شغل، ارتقاء در آن و نیز امکانات رفاهی بروز یافته و نیز در موقعیت‌هایی است که وی سوژگی خود را اعمال نموده توانسته شرایط را تغییر دهد. از آنجاکه بخش عظیمی از احساسات قهرمان داستان در فقدان قدرت و منزلت است، امکان بروز خشم را برای وی غیرممکن می‌سازد که رفتارهای فروخورده او در این بستر احساسی فراوان است. از طرفی باوجود نسبت بالای احساس شادی و رضایت نسبت به خشم، قهرمان داستان/الخضر با تمرکز بر نتایج مثبت عواطف انتظاری و پیامدی که در او باور توانمندی نسبت به تغییر شرایط را به وجود آورده، در ارتقاء به رأس هرم قدرت موفق عمل نموده است. شاخصه‌های رفتار عاطفی که در متن ظهور یافته، مؤلفه‌های ساختار احساسی در جامعه الجزایر همچون؛ ترور، جهل، فقر، پناهندگی، اختلاف طبقاتی و سازمان‌هایی با پوشش چندلایه را به تصویر می‌کشد که در سرنوشت مردم این کشور در بازه العشره السوداء نقش بسزایی را ایفا می‌کند. با این وجود قهرمان داستان به موازات کسب تجربه‌های اجتماعی بیشتر، اراده و سوژگی را در اتفاقات پیش رویش اعمال نموده است. عواطف منعکس‌شده در متن از طرق بافت‌هایی آشکار می‌شود که تغییرات در حواس بدنی و فیزیولوژیکی را نشان می‌دهد و یا با ارزیابی از یک محرک یا بافت موقعیتی به وجود آمده و یا ابراز آزادانه یا فروخورده رفتارهای بامعنی است.

۵. منابع

- امینی، سعیده و فرزانه، مصطفی (۱۳۹۸). «مطالعه جنسیتی غم دانشجویان» *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، دوره ۸، شماره ۳، صص ۴۸۹-۵۱۲
- اچ.ترنر، جاناتان (۱۳۹۸). *مسئله عواطف در جوامع*، ترجمه محمد رضا حسنی، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- ریو، جان مارشال (۱۳۸۹). *انگیزش و هیجان*، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ ۱۴، تهران: نشر ویرایش.
- زارافا، میشل (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی ادبیات داستانی*، ترجمه نسرين پروینی، تهران: انتشارات سخن.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۷). «ترس و تجدد صورت‌بندی مسئله ترس و ناامنی در ایران معاصر» *فصلنامه راهبرد اجتماعی*، فرهنگی، سال هفتم، شماره ۲۸، صص ۴۴-۷.
- کیان پور مسعود و آقا بابایی، احسان (۱۳۹۶). *جامعه‌شناسی احساسات*، چاپ اول، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- موسوی، میر طاهر و قاسم‌زاده، داود، (۱۳۹۸). *جامعه‌شناسی شادی و رویکردهای اجتماعی و شناختی بر مطالعه شادی*، تهران: آگاه.

منابع عربی

- جوردون، مارشال (۲۰۰۰). *موسوعه علم الاجتماع*، ترجمه احمد زاید و آخرون، ج ۲، ط ۲، المجلس الاعلی للثقافة المشروع القومي.
- الشیخ، هامل (۲۰۱۶). *أصوات الوطن فی رواية لخضر لکاتبه یاسمینة صالح*، لبنان: طرابلس.
- صالح یاسمینة (۲۰۱۰). *لخضر*، بیروت: الموسسه العربیة للدراسات و النشر.
- الفیصل، سمر روحی (۱۹۹۵ م). *بناء الروایة العربیة السوریة*، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
- محمود سید عبد الحلیم و آخرون (۱۹۹۰). *علم النفس العام*، ط ۳، غزة: مکتبه غربی.
- هیمه، عبد الحمید (۲۰۱۳). «المأساء الوطنیة فی رواية الجزائریة قراءه فی نماذج من الروایة الجزائریة الجدیة»، *مجلة العلوم الإنسانیة* جامعه محمد خیضر بسکره العدد ۲۹ ص ۲۲۳-۲۳۷

- Kemper, Theodore D (1991). Predicting emotions from social relations. *Social Psychology Quarterly* Vol. 54 No. 4 pp: 330-342.
- Kemper, Theodore D. (2006). Power and status and the power-status theory of emotions. In: *Handbooks of the Sociology of Emotions*. Edited by Stets, Jan E & Jonathan H Turner. New York. Springer Science + Business Media, LLC.
- Kemper, Theodore, D. (1981). Social constructionist and positivist approaches to the sociology of emotions. *American Journal of Sociology*, vol.87, no.2, pp336-62.
- Jonathan H. Turner (2009). *The Sociology of Emotions: Basic Theoretical Arguments*,
- Turner, Jonathan H (2006). Psychoanalytic sociological theories & emotion. In: *Handbooks of the Sociology of Emotions*. Edited by Stets, Jan E & Jonatha